

پیش نمی‌آید که عبدالکریم سروش اندیشه‌ای از این یا آن فیلسوف غربی، بدون ذکر نام صاحبش، در سخن خود بیاورد و بدینسان لا اقل القای شبهه کند که اینگونه بغرنج بینیها جزو بیت‌المال بندگان خدا هستند. برای نمونه يك موردش را اینجا به دست می‌دهم: «مثلاً اصل علیت قابل اثبات فلسفی نیست و می‌توان کاملاً آن را انکار کرد، بدون اینکه انکار آن به تناقض منتهی گردد. سرمایه این اصل مقبول بودن آن است نزد عموم» (قبض و بسط تئوریک شریعت، ۷۸). بغرنج علیت را نخست دیوید هیوم می‌بیند و نشان می‌دهد، و این مانند بسیاری از امور دیگر کمترین ارتباطی به اصل امتناع تناقض ندارد. دیوید هیوم می‌گوید از ترتب زمانی دو پدیده بر هم نمی‌توان به وجود پدیده سوم و رابطی به نام علیت میان آن دو پدیده حکم کرد. اینکه آدمی به واقعیت این پدیده سوم باور دارد، به زعم دیوید هیوم که ادراک حسی برایش سرچشمه دانش و کلاً هرگونه شناخت است، باید ناشی از عادت آدمی به تجربه دائمی‌اش از ترتب زمانی پدیده‌ها بر هم باشد. این توضیح آخری دیوید هیوم در بیان عبدالکریم سروش، چنانکه دیدیم، به این صورت بی‌صاحب و مخدوش می‌گردد: «سرمایه این اصل [اصل علیت] مقبول بودن آن است نزد عموم»!

وقتی گیری در کاری پیدا شد، نخست باید فهمید گیر کار در کجاست؛ در خود کار است، در کسی است که آن کار را انجام می‌دهد، یا هر دو با هم. در مواجهه با بحران اسلام، عبدالکریم سروش نیازی به این تشخیص پیشین ندارد. چون او به عنوان مسلمان نمی‌تواند لحظه‌ای بنا را بر این بگذارد که ممکن است گره در خود اسلام باشد، از پیش می‌داند که گره در ماست، ماییم که اسلام را بد می‌فهمیم و موجب بحران آن می‌شویم. بنابراین به زعم او باید گره خودمان را بگشاییم، تا اسلام را آنچنان که درخور آن است بفهمیم. برای منتقل کردن منظور خود، عبدالکریم سروش در صفحات متعددی از کتاب نامبرده‌اش از همه چیز می‌گوید: از «سیلان فهم»، از می‌خوردن حافظ، از اصل دوم «آتروپی»، از تصور و تصدیق، از آنچه به «فهم عمیقتر گچ کمک می‌کند» یا نمی‌کند (همان، ۴۹)، از این که ما برای بهتر فهمیدن گچ به نظریه نیازمندیم (همان)؛ از این که «خدا تغییر نمی‌کند، ولی به صورت بدیهی همه می‌فهمند که ممکن است فهمشان از خدا و اثبات ذات باری تغییر کند» (همان، ۴۵)، از این که «خدایی که امیرالمؤمنین می‌شناخت غیر از خدایی است که ما می‌شناسیم» (همان). خواننده می‌تواند از عبدالکریم سروش بپرسد، او از کجا می‌داند علی بن ابیطالب خدا را چگونه می‌شناخته که از تفاوت شناخت او و ما از خدا حرف می‌زند! اینگونه سخنان پراکنده و معانی متنافر و پا در هوا را عبدالکریم سروش به يك مخرج مشترك وامی‌گرداند تا وحدت سازمانی‌شان تضمین گردد: «ما در اینجا چند ادعا داریم. اول: هیچ فهمی از دین وجود ندارد که به معرفتها و فهمهای بیرون دینی متکی نباشد. دوم: اگر فهمهای بیرونی تحول یابند، فهم دینی هم متحول می‌شود. [...] و سوم: فهمهای بیرونی تحول می‌یابند» (همان، ۸۰). گویا به همین سبب نگاههای اسلامی و اسلامدوست در آغاز انقلاب برای دیدن